هو العلیم

اهمیت و جایگاه علم در سلوک الی الله

و کیفیت مطالعه و تحصیل علوم حوزوی

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمد

و على اله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

به عنوان مقدمه مطالبی بیان می‌کنیم بعد اگر [دوستان] سؤالی دارند مطرح کنند. بالأخره این جلسات و برخوردها و ملاقات‌ها طبعاً برای تبادل فکر و سلائق و روشن شدن موارد ابهام انجام می‌شود. و هرچه در این قضیّه و مسئله، اهتمام بیشتر باشد نتیجه‌اش بیشتر متوجّه خود ما خواهد بود و مطالب واضح‌تر می‌شود و راه آسان‌تر می‌شود و موانع کمتر پیش می‌آید، اینها آثاری است که انسان برای این‌گونه مجالس می‌تواند توقّع داشته باشد و پیش بینی کند.

از باب مقدمه یک چند کلمه‌ای راجع به خصوصیّت علم و نحوه تاثیر آن در مسیر زندگی و حیات، خدمت رفقا عرض می‌کنم و بعد اگر دوستان سؤالی دارند به‌صورت کتبی یا شفاهی مطرح بکنند. [سئوالات] بیشتر در همین مسائل طلبگی باشد بهتر است، تا مثلاً قضایا و مسائل دیگر؛ راجع به دروس، راجع به کیفیت درس خواندن، مباحثه کردن، راجع به کیفیت مطالعه کردن، راجع به کیفیت تحقیق کردن اگر مطلبی سؤالی هست رفقا بفرمایند.

ارزش و جایگاه علم در کلام اهل‌بیت

نیازی نیست به اینکه ما از ائمه و معصومین راجع به خصوصیّت علم روایتی نقل کنیم، که این مسئله کاملاً واضح و آشکار است. تعابیری که آنها درباره علم آوردند اینقدر زیاد است که حتّی از حد تواتر هم می‌گذرد، **العِلمُ‌نورٌ**،[1] یا **العِلمُ‌ثلاثةٌ**،[2] **[إنّ المَلائِكةَ] لَتَضَعُ أجنِحَتَها لِطالِبِ العِلمِ**،[3] یا **و إنّه يَستَغفِرُ لِطالِبِ العلمِ مَن فى السَّماءِ و مَن فى الأرضِ حتّى الحوتُ فى البَحرِ**[4] و امثال‌ذلک از این‌گونه روایاتی که راجع به این مسئله

---

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۲.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

٤. الکافی، ج ۱، ص ۳۴.

هست.[1]

بارها از مرحوم آقای انصاری شنیده شده بود که می‌فرمودند:

در راه خدا خطرات بسیاری وجود دارد که این خطرات بیشتر دامن جاهلان به حقایق و مطالب را می‌گیرد؛ اما فرد عالم ـ کسی که به این علوم اطلاع دارد ـ اگر نیّتش صادق و قلبش صاف باشد می‌تواند به‌واسطهٔ این علوم از این خطرات بگذرد.

ایشان این عبارت را خیلی می‌فرمودند. افراد مختلف از دوستانی که ما داشتیم [و] خدمت ایشان رسیدند، این عبارت را از ایشان نقل می‌کنند.

خب الآن در اذهان این[طور] است که به هر مقدار که علم بیشتر باشد و اندوختهٔ علمی و اطّلاعات بیشتر باشد، خطر بیشتر و بزرگتر است. البتّه من کتمان نمی‌کنم که بعضی از خطرهایی که متوجّه علما و مطّلعین می‌شود، آنها متوجّه افرادی که اطلاع ندارند نمی‌شود. ـ البتّه نه همه‌اش، بعضی ـ ولی آن خطرهایی که موجب اغواء شخص است، موجب گول خوردن شخص است، موجب انحراف است، موجب عدم برداشت صحیح است، موجب عدم استقامت است، آنها بیشتر متوجّه افراد ساده‌لوح و غیر مطّلع از مبانی خواهد شد. توجّه کردید؟

لزوم اتقان در تحصیل

دیشب در یک جا بودیم ـ دو سه نفر بودند ـ داشتم این مسئله را برای بعضی توضیح می‌دادم، داشتم راجع به اتقان در درس و محکم‌کاری در مطالعه و تحقیق برای آنها می‌گفتم. گفتم شما ببینید الآن خب مرحوم آقا یک فرد عالمی بود، مجتهد بود، فیلسوف بود، اهل عرفان بود، اهل تفسیر بود، یک فردی بود که از نقطه‌نظر علوم ظاهری به اعتقاد بنده می‌شود گفت که ایشان اعلم نسبت به علمای عصر خودشان بودند؛ و حالا اگر ایشان بیایند فرض کنید که تاکید کنند روی علم و درس و تحقیق و اینها خب عجبی نیست؛ بالأخره مثل اینکه ما بیاییم بگوییم که آقا درس خوب بخوانید دقّت کنید، مباحثه کنید، تحقیقتان را خوب انجام بدهید تا مطلب پخته نشده نگذرید، درس را با سؤال جلو نروید، باید درسی که امروز به آن پرداختید کاملاً برایتان حلاّجی بشود به‌طوری‌که شب که سر روی متکّا می‌گذارید سؤالی دیگر در ذهن نداشته باشید راحت بخوابید.

ما آن زمان‌ها وقتی که دروس سطح و اینها را می‌خواندیم اگر یك شب برای ما یك سؤال بود، من از اضطراب و اینکه چرا من هنوز یك سؤالم حل نشده است تا صبح خوابم نمی‌برد [که] چرا من نباید یك سؤالم حل شود؟ و مثلاً چرا در اینجا این قضیّه همین‌طوری مانده است؟ شب خوابم نمی‌برد، دو سه ساعت

---

[1]. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۳۰ ـ ۳۵.

همین‌طوری مدام غلت می‌زدیم و این حرف‌ها. اما آن شب‌هایی که سؤال نداشتم، این درس بدون ابهام برایم گذشته بود، یك خواب راحتی می‌کردم، همچین انگار دارم در آسمان‌ها پرواز می‌کنم که امشب من سؤال ندارم، امشب اشکال ندارم.، مثلاً آن زمان‌هایی که *مطوّل* می‌خواندیم و *رسائل* و *لمعه* و...[اینطور بودیم.] و به یاد می‌آوردم کلام مرحوم خواجه نصیر طوسی ـ خواجه نصیر طوسی بسیار مرد بزرگی بود!، بسیار مرد بزرگی بود ـ را که ظاهراً در *آداب المتعلّمین* [بود]، این‌طور به نظرم می‌رسد. چون ما *آداب المتعلّمین* را همان ابتدای طلبگی پیش مرحوم آقا خواندیم و خیلی جزوهٔ بسیار مفیدی است و ایشان توصیه می‌کردند که همه این را بخوانید، خیال می‌کنم که ایشان در آنجا دارند که وقتی یك مشکل علمی برایشان حل می‌شد از شدت خوشحالی می‌گفتند که: أینَ أبناءُ الملوك [مِن هذه اللَذَّة] ، این پادشاه‌ها که خیال می‌کنند عالَم را گرفتند و فتح کردند و قصرها و باغ‌ها و چه و چه، اینها که خیال می‌کنند خوشی عالم را گرفتند، آنها کجا هستند که بیایند ببینند که من الآن در چه پادشاهی دارم به سر می‌برم و در چه سلطنتی دارم سیر می‌کنم و حاضر نیستم این خوشحالی و این مسرّتی که به‌واسطهٔ کشف یك مطلب علمی برای من پیدا شده به تمام سلطنت آنها بدهم؟ خب معلوم می‌شود این مردِ بزرگ واقعاً به حقیقت علم رسیده بود و به واقعیتش رسیده بود و اینکه این حقیقتی که برای او کشف شده این حقیقت چه آثاری برای او به وجود خواهد آورد؟ فقط این نیست که یك مطلب علمی باشد، متعاقب بر این مسائل و مطالبی پیدا می‌شود.

کیفیت مطالعه کتاب رسائل توسط مولف

من یادم است در آن زمانی که *رسائل* می‌خواندیم، همه ـ فرض بکنید ـ که *رسائل* را نیم ساعت مطالعه می‌کنند، سه ربع مطالعه می‌کنند و تمام می‌شود و کتاب را می‌بندند و فردا می‌آیند و سر درس می‌روند؛ من آن موقع که *رسائل* می‌خواندیم هر درسم مطالعه‌اش سه ساعت طول می‌کشید، سه ساعت! یعنی از سه ساعت کمتر نمی‌شد، این حاشیه را می‌دیدیم، آن حاشیه را می‌دیدیم، حاشیه[های مختلف] [حاشیهٔ] موسی و یک حاشیه‌ای دارد رسائل که آن حاشیه خیلی بزرگ، که حاشیهٔ آشتیانی[1] است که از خود *رسائل* مشکل‌تر است، به این کلفتی و رحلی و بزرگ است. من تا این حاشیه را تا آن سطر آخر نمی‌خواندم، *رسائل* را نمی‌بستم. این را حتماً می‌بایست بخوانم، حواشی دیگر هم بود، [حاشیه] رحمت الله، حاشیهٔ خیلی بسیط و پیش پا افتاده‌ای بود حاشیهٔ *اوثق الوسائل* بود حاشیه خوبی بود [نوشتهٔ] شیخ موسی تبریزی. و خیلی مطالعه می‌کردم. *رسائل*مان را هم سه چهار نفری بحث می‌کردیم. وقتی که می‌آمدیم سر بحث و اینها، خب ما یک مقداری بیشتر اشکال

[1] . *بحر الفوائد فی شرح الفرائد*، میرزا محمد حسن آشتیانی. (محقق)

می‌کردیم و خیلی از چیزهایی که در درس هم مطرح نمی‌شد می‌گفتیم و خلاصه یک مقدار بیشتر [می‌گفتیم]. این هم مباحثه‌ای‌های ما می‌گفتند که چه خبر است دیگر؟ تو هم که دیگر شورش را درآوردی با این بحث کردنت، اینها که دیگر لازم نیست، به آنها می‌گفتم بعداً می‌فهمید.

نمونه‌ای از نتایج درس خواندن صحیح

این قضیّه گذشت، گذشت تا اینکه بعد از فوت مرحوم آقا یک دفعه با یک خبر واحد مواجه شدیم. خبر واحد بر اینکه فرض بکنید که بعد از مرحوم آقا فلان کس [جانشین] است. خب شخص شخص موثّق، آدم آدمی که مورد توجّه افراد است، دروغ هم نمی‌گوید، خب هر کسی باشد چه‌کار می‌کند؟ می‌گوید راست می‌گوید دیگر. آدم آدم موثّق، به رحمت خدا رفته ـ خدا هم رحمتش کند ـ و فرد هم یک فرد مورد توجّه افراد و داعی بر دروغ هم که ندارد. بسیار خب، هر کسی باشد چه می‌گوید؟ هر کسی باشد می‌گوید مسئله تمام است دیگر، این هم مقدّمات و این هم نتیجه، مطلب تمام است. تا مسئله را به من گفتند گفتم: «خبر واحد در اعتقادیات حجّت نیست.» یک دفعه اصلاً رفت هوا! انگار گردباد به پا شد! گفتم خبر واحد در اعتقادیات حجّت نیست. باید خبر اگر متواتر نباشد، حدّاقل مستفیض باشد یا اینکه قطعی الصدور باشد[1] گرچه این شخص شخص موثّقی است و خدا هم رحمتش کند ـ البتّه آن‌موقع زنده بود و خدا هم رحمتش کند ـ و عناد هم ندارد ولی آیا خطا هم ندارد؟ فقط چهارده نفرند خطا نمی‌کنند چهارده معصوم، بقیّه چطور؟ خود من هم خطا می‌کنم.

یک قضیّه‌ای الآن شما نقل کنید [مثلا] همین مطلبی که الآن من دارم می‌گویم. این ضبط‌هایی که هست اینها را بگذارید کنار، شما بروید این مطالب من را ـ هنوز هم خیلی که نگذشته یک ماه و دو ماه و شش ماه که نگذشته، هیچی همان دقیقه ـ شما این مطالبی که من می‌گویم فردا بروید برای رفیقتان تعریف کنید، بعد آن مطالب را ضبط کنید بیایید با این که من می‌گویم ببینید چقدر اختلاف دارد؟ اشکال ندارد. خب ما که معصوم نیستیم. اشتباه می‌کنیم، جمله را عوض می‌کنیم، نمی‌دانم مبتدا را گاهی این طرف می‌آوریم، خبر را آن طرف می‌آوریم، یک واو کم و زیاد می‌کنیم. لذا اصلاً مبنای اصولی ما چیست؟ خبر واحد به‌طور کلی در اعتقادیات حجّت نیست مگر اینکه قرائن قطعیّه بر صدورش و بر نفس کلمات و اسناد کلمات به معصوم ثابت شده باشد. بسیار خب این مبنای ما چه کرد؟ باعث شد که جلوی این مسئله گرفته شود و این قضیّه بیاید و نسبت به آن ما بایستیم دیگر.

از این قضیّه دو سه ماه گذشته بود، من آن شخصی که این را نقل کرده بود خودم دیدم. گفتم: آقا از شما

---

۱. رجوع شود به فرائد الأصول (طبع مجمع الفکر)، ج ۱، ص ۵۵۶ ـ ۵۵۸.

نقل شده که یک‌هم‌چنین مطلبی را فرمودید. گفت: به این کیفیت نبوده، کیفیّتش این بوده. گفتم بفرمایید، از زمین تا آسمان با آنچه که نقل شده تفاوت دارد! خب ببینید، این را من از کجا آوردم؟ این برای *رسائل* است آن‌موقع که من *رسائل* می‌خواندم من هم می‌توانستم مثل بقیّه یک ربع مطالعه کنم، بیست دقیقه مطالعه کنم، چرا آن قدر دقّت می‌کردم؟ آن‌موقع ما آن قسم مطالعه کردیم آمد، آمد تا به اینجا رسید، اینجا به درد خورد؛ اینجا کاربردش را نشان داد. وإلاّ ما [هم] مثل بقیّه در دام افتاده بودیم. حالا فهمیدید چرا این علم به درد می‌خورد و دست انسان را می‌گیرد؟

حالا بعد از گذشت بیست سال می‌گویند اشتباه کردیم، خب عزیز من! چرا بعد از اینکه بیست سال بگذرد؟! می‌گویند نه [اینطور] نبوده و این حرف‌ها نبوده و چه نبوده و چه نبوده! حالا بگذریم از اینکه چه مسائلی بوده؟ چه دروغ‌هایی آن‌موقع تحویل مردم دادند؟ کاری به اینها نداریم. همین قضیّه، حیّ و حاضر، همین چیزی که از همین بنده خدا [نقل شد]. واقعاً آدم فقط به خدا پناه می‌برد که عجب! تو دیروز به من این را می‌گویی پس چرا امروز داری این را می‌گویی؟ عجب! تو دیروز به من این را گفتی، حالا می‌بینیم یک جور دیگر و یک قسم دیگر قضیه [را می‌گویی].

در همین مسئله و در همین‌جا، افرادی بودند در همان موقع آمدند به ما گفتند: که آقا باید بیایید و بروید پیش فلان کس، یک بنده خدایی در یکی از شهرستان‌ها. من گفتم: که بنده نسبت به مطالب اعتقادی این‌قدر شُل و سهل و بی‌مبالات نیستم که هر کسی بیاید و یک چیزی بگوید و [دنبال او بروم]. [گفتند:] نه! این آقا آدمی است که از نفوس خبر می‌دهد! [گفتم:] اگر خبر هم بدهد، آیا موانع راه و حبال شیطان و شبکه‌های شیطان فقط در همین حد است که یک اگر شخصی فرض بکنید اطلاع بر یک نفسی داشت دیگر از آنها می‌گذرد؟ اگر این‌طور باشد بسیار خب، مرز و خط قرمزش که شیطان دیگر نمی‌تواند جلو برود در همین حد است دیگر؛ آن خط قرمز برای شیطان در همین مشاهدات و مکاشفات است، [پس] اگر یک نفر مشاهده و یا مثلاً فرض کنید که مکاشفه‌ای چیزی داشت و توانست نسبت به نفس یک نفر اطلاع پیدا کند این دیگر از دستبرد شیطان در امان می‌ماند؛ اگر در همین حد است آدم می‌پذیرد بسیار خب، می‌رود تسلیم می‌شود بفرمایید، نوکریم مخلصیم، هرچه امر می‌فرمایید هرچه بگویید می‌پذیریم.

اما اگر ما آمدیم و با علم و اطلاع به این نتیجه رسیدیم که شبکه‌ها و دام‌های شیطان پلهٔ اوّلش تازه فقط مکاشفات است، این‌قدر پله‌ها دارد! این‌قدر درجه‌ها دارد که آن کسی که تیز است و آن چشم باطنش می‌تواند از این مراتب بگذرد و نفوذ کند، [فقط می‌تواند ببیند.] اشعه‌های عکس‌برداری را دیدید؟ اشعه‌های رادیواکتیو، چه‌کار می‌کند؟ از لباس رد می‌شود از زیرپیرهنی رد می‌شود، از پوست رد می‌شود، از نمی‌دانم چه رد می‌شود [و] از معده عکس برمی‌دارد. همین‌طوری این لایه‌ها را رد می‌کند و می‌رود و می‌گوید ـ فرض کنید ـ که در

معده قرحه است زخم است یا مثلاً مشکل چیست. آن کسی که می‌تواند بیاید از این لایه‌ها رد شود لایهٔ اوّلش تازه مکاشفات است، بقیّه چه [می‌شود]؟ شیطان که فقط در مرتبهٔ مکاشفه نایستاده تا اینکه شخصی بگوید آقا این اهل کشف است و این دیگر از مطالب گذشته و اطلاع دارد، آن خصوصیّات باطن و آنچه را که در نفوس مخفی هست و آن علّت می‌شود برای ظهور مکاشفه [آن چه می‌شود؟] تازه اگر یک مکاشفه راست باشد. مکاشفه‌های قلابّی هم تازه به ما تحویل می‌دادند. تازه اگر یک مکاشفه راست باشد.

علم راه نجات از دام‌های شیطان

آخر جلد دوم *اسرارملکوت*[1] را که خواندید دیگر، آنجا من آوردم دیگر، یعنی دیگر چاره نداشتم بگویم که این حقّه‌بازها تا کجا دست بردند به عنوان مکتب مرحوم آقا و چه دروغ‌هایی تحویل دادند؟ آن فرد دارد به من می‌گوید: اگر چیزی را نسبت به آقا بدهی اشکال ندارد! یک چیزی را که به نظرت درست است نسبت به آقا بده! به‌به و علی الإسلام السّلام! وقتی طرف این را به من می‌گوید، ببین خودش به مردم چه گفته؟! ببین خودش دیگر چه چیزهایی و چه دروغ‌هایی و چه مطالبی را آمده گفته است؟!

خب در قبال این مسئله چه چیزی می‌تواند بایستد؟ چه حربه‌ای می‌تواند در قبال این جریان قرار بگیرد؟ تا من علم به این مطلب نداشته باشم که چگونه در مقام علیّت بواطن نفسانی یک شخص، خودش مولِّد مکاشفات و شهودات می‌تواند قرار بگیرد و برای او مطلب را به‌صورت و شکل دیگری درآورد؛ تا من علم نداشته باشم، از کجا می‌توانم از دام و شبکه این ابلیس رهایی پیدا کنم؟ هیچ [راهی نیست]! ما [هم در دام] می‌افتیم دیگر، آن‌وقت آدم در دام می‌افتد. خب این [نجات از شیطان] از کجا پیدا می‌شود؟ این به خاطر اطلاع است.

آن‌وقت شما ببینید حالا بعد از گذشت یک مدتی شخص می‌گوید: عجب! آقا ما گول خوردیم، عجب ده سال گذشت، هجده سال گذشت بیست سال، عجب! عجب! تمام اینها به خاطر عدم اطلاع انسان [است.] بر آن رموز اطلاع ندارد و بعد به این قضایا مبتلا می‌شود، پانزده سال از عمرش تلف، هفده سال همین‌طور مانند حَیارَیٰ و مانند افراد گیج، بیاید زندگی بکند و بیاید این طرف برود و آن طرف برود و همین‌طور راجع به سایر مسائل.

مسئولیت انسان در قبال دانسته‌ها

آمدند به ما گفتند که آقا در آن جریانِ چند سالِ گذشته، ما در این مسائل به چه کسی رای بدهیم؟ من گفتم آن چیزی که دستور ماست، دستور اعتقادی ماست و دستور از بزرگان ماست بر این است ﴿وَلَا تَقْفُ مَا

[1] . اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۵۰۴ ـ ۵۰۷.

﴿لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾[1]، من نمی‌گویم ما باید علم غیب داشته باشیم؛ به همان چه که هست و اطلاع داریم باید عمل کنیم، آن علم غیب برای یک عدهٔ خاص است. آیهٔ قرآن می‌فرماید در جایی که علم نداری و یقین نداری پا نگذار، ﴿وَلَا تَقۡفُ﴾ یعنی پایت را نگذار دنبال نرو، بایست، احتیاط کن ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾، ما به تو چشم دادیم بعضی از چیزها را دیدی، چرا چشمت را می‌بندی؟ باز کن! ما به تو گوش دادیم، وقتی شنیدی این آقا دروغ گفته است، وقتی با چشمت در آن فیلم دیدی این آقا دروغ گفته است چرا می‌خواهی به او رای بدهی؟! ﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ﴾ ـ فواد یعنی همان مغز و قلب و فکر ـ این چشم تو که دید الآن دارد این حرف را می‌زند بعداً زد زیرش، پس دروغ دارد می‌گوید، یک آدم دروغگو است، گوش تو هم که شنید، [پس چرا می‌خواهی به او رای بدهی؟] [می‌گویند:] آقا ما به این حرف‌ها کاری نداریم! کاری نداری؟ فردا خدا با تو کار دارد، چرا کار نداری؟ پس خدا چشم را برای چه به تو داده است؟ چشم را داده که ببینی. گوسفند چشم داشته باشد و نداشته باشد سرش را می‌برند و می‌خورند.

خدا رحمت کند، یک مرحوم آقای نوری بود که رفیق و هم‌حجره‌ای مرحوم آقا بود. داشت برای ما تعریف می‌کرد، می‌گفت: نزدیک‌های عید قربان بود، ما رفتیم یک گوسفند خریدیم بیاییم که یک چند روز بچه‌ها با آن بازی کنند بعد هم سرش را ببُریم، آمدیم در خانه دیدیم این گوسفند یک چشم ندارد، عجب! این گوسفند یک چشم ندارد، گوسفند را برداشتیم بردیم پیش یارو گفتیم: آقا این گوسفندی که به ما دادی یک چشم ندارد! گفته بود مگر می‌خواهی برایت دعای کمیل بخواند؟ ندارد که ندارد، تو می‌خواهی چند روز بازی کنی بعد هم سرش را می‌بُری! حالا چشم ندارد که ندارد مگر می‌خواهی برایت دعای کمیل بخواند؟

اما خدا به ما چشم داده، [با] این چشمی که داده، نگاه کن! ببین چه قضیّه‌ای دارد می‌گذرد؟ گوش داده، بشنو، مطالب را بشنو، و آنچه را که دیدی و آنچه را که شنیدی با قلب و با مغزت بیازمای، بسنج، در معرض قرار بده، در محک قرار بده و بر طبقش عمل کن، [نگو که] نه و حالا و به ما چه؟ و بالأخره یکی باید بشود و بد از بدتر و از این حرف‌ها، خدا در کاسهٔ ما می‌گذارد! این حرف‌ها نیست، ﴿كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾ لذا بنده گفتم بنده کسی را نمی‌شناسم، نه این، نه این [دیگری]، هیچ‌کدام اینها. ما هم تا یقین نداریم کاری انجام نمی‌دهیم که بعد وزر و وبالش بر دوش ما باشد. دیدید چه شد؟ حالا فهمیدید؟ خب حالا آنهایی که رفتند، آنهایی که می‌گفتند ما از نفوس خبر داریم، آنهایی که می‌گفتند ما از قلوب خبر داریم، آنهایی که می‌گفتند ما

---

۱. سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۶. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۱:
«و پیروی مکن از چیزی که برای تو نسبت به آن علم و یقین نیست! چون در روز قیامت، گوش و چشم و قلب، تمام اینها از آن پیروی ظنّی بازخواست می‌شوند، و مورد محاکمه و مؤاخذه قرار می‌گیرند.»

نور و ظلمت را در افراد می‌بینیم! چطور نتوانستند ظلمت‌ها را تشخیص بدهند؟ حالا چه دارند جواب بدهند؟ اینکه این‌طوری در آمد آقا! اما ما چه کردیم؟ اما ما طبق علممان، طبق اطّلاعمان طبق آنچه که شناخت داریم از راه و مسیر بزرگان، عمل کردیم.

یک بنده خدایی از دوستان، برای ما یک پیغامی فرستاد ـ آن‌موقع ما خب موبایل داشتیم ـ که آقا نظر شما چیست؟ به چه کسی رای بدهیم؟ فرض بکنید از این چهار نفر به چه کسی رای بدهیم؟ من هم در جواب گفتم که

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب *** چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند

اتفاقاً چهارتا درآمد!؟

راحت! بعد [که] آن جریانات و مسائل پیش آمد، گفت: خدا پدرت را بیامرزد، خدا پدرت را رحمت کند، ما را راحت کردی اگر من چیز بود (اقدامی کرده بودم) الآن عذاب وجدان داشتم که می‌خواهم با این مسائل چه‌کار بکنم؟

ارزش و جایگاه علم و تعلّم در سلوک الی الله

راه آن است که بزرگان رفتند. مرحوم انصاری راست می‌گفت که «خطراتی که برای سالک پیش می‌آید، آن خطرات بسیاری با علم برداشته می‌شود و با علم جلوی آن موانع گرفته می‌شود.» حالا بعضی‌ها یک بینشی دارند، یک اطلاعی دارند، بعضی‌ها به همین رفقا گفته بودند، همان هشت سال پیش وقتی که می‌خواستند بعضی‌ها انتخاب شوند، اینها نگاه به چشمشان کردند و گفتند مسائل همچین خیلی هم [روشن نیست]، مشکوک است، مبهم است، و به من هم گفته بودند. حالا ما آنها را کار نداریم، آنهایی که یک‌هم‌چنین مطالب [و بینشی دارند]. و بعد حالا کم‌کم یک مطالبی یک قضایایی دیگر [پیش آمد] بماند دیگر، فعلاً بماند ببینم چه می‌شود! تا اینجایش را که دیدیم عال العال بود از این بعدش ظاهراً دیگر نور علی نور، می‌خواهد بشود! و این بصیرت‌ها دیگر می‌خواهد چه‌کار بکند نمی‌دانم! خدا به داد همه برسد. التفات کردید.

خب این مطلب مطلب واقعی است. اگر مرحوم آقا یا مرحوم آقای انصاری [دربارهٔ تحصیل علم] بگویند [جا دارد]، ولی شما می‌بینید آقای حداد اصلاً کاری به این مسائل ندارد. یك مردی که آهنگر است و این چیزها، در دو جلسه که بنده با ایشان ملاقات داشتم، در همان سنین حدود هفده سالگی، در هر دو جلسه ایشان از اول تا آخر صحبتی که با من می‌کردند وسطش این بود که سید محسن در درست اتقان کن. باز دوباره پنج دقیقه دیگر می‌گذشت دَرست را اتقان کن. من با خودم فکر می‌کردم چرا این قدر ایشان تاکید می‌کند؟ ایشان با این چیزها نبود، یعنی اصلاً در این حال و هوا نبود، در این مسائل نبود، در مسائل طلبگی نبود، [پس] چه می‌دید؟ خب

اولیا خدا دارند واقع را می‌بینند، می‌دانند که هرچه هست همین دروس اهل‌بیت است و همین علوم اهل‌بیت است و همین مطالبی است که انسان این مطالب را اگر بیاموزد و در آن تامّل و تحقیق و تدقیق کند، به اضافهٔ صدق و صفای نفس، به اضافهٔ این، والاّ اگر صفای نفس و صدق نباشد این نه، [فایده ندارد]! و لا یزید من اللّه الا بُعدا، [1] فقط بُعد زیاد می‌شود، فقط بُعد از خدا بر انسان اضافه می‌شود و این بُعد زیاد می‌شود.

تاثیر صداقت بر تحصیل علوم اهل بیت

ولی اگر نه! دارای صدق باشد، آنچه را که می‌فهمد پا بگذارد، آنچه را که نمی‌فهمد حرکت نکند، در آن جا که می‌فهمد بایستد، خودش را گول نزند، خودش را گول نزند. و پوشش روی خودش و قلب و افکارش نیندازد، و نگوید إن‌شاءالله گربه است سینه‌اش درد گرفته است! بابا واق واق سگ است چرا می‌گویی گربه است سینه‌اش درد گرفته است؟! مدام پوشش نیندازد روی خودش، دائما خودش را درگیر آن شبکه و تارهای عنکبوتی نفس نکند، و مدام بیشتر مانند آن پیلهٔ کرم ابریشم، درون پیله خود را محبوس نکند، که هرچه محبوس کند آن پیله چه می‌شود؟ کلفت‌تر می‌شود و راه و منفذ بیرون آمدنش مشکل‌تر می‌شود. اگر نکند، خدا راه را نشان می‌دهد. خدا به شخص آن واقعیّت را نشان می‌دهد حقیقت را نشان می‌دهد. و این خیلی مسئله مسئلهٔ عجیبی است، که چطور اگر یک شخص دارای نفس صاف باشد [خدا راه را به او نشان می‌دهد؟!]

امروز یکی آمده بود ، از یک جایی برای ملاقاتی آمده بود. راجع به یک شخصی [صحبت‌هایی می‌کرد]، خیلی من تعجّب کردم. یک فردی که حالاتی داشت و قضایایی داشت و مکاشفاتی داشت. آن زمان که هیچ‌کس هیچ حرفی را قبول نمی‌کرد، من آن زمان گفتم که این [شخص] در نفس و نفسانیّات و انانیّات است. اصلاً به حرف ما در آن زمان می‌خندیدند! می‌گفتند این چه دارد می‌گوید اصلاً؟ یعنی افرادی که خودشان را اهل اطلاع

---

۱. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۲۰:

«قال [رسول الله] صلّی الله علَیه و آله و سلَّمَ: **مَنِ ازدادَ عِلمًا و لَم یَزدَد هُدًی لَم یَزدَد مِنَ اللّهِ إلّا بُعدا**.». اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۱۰۳:

«کسی که علمش زیاد بشود ولی هدایت و نور قلبش زیاد نشود و راه یافتگی‌اش به پروردگار بیشتر نشود، این علم برای او چیزی اضافه نمی‌کند مگر دوری و بُعد را!»

الکافی، ج ۱، ص ۴۴:

«قال عَلیُّ بنُ الحُسَینِ علیه السّلام:...**فَإنَّ العِلمَ إذا لَم یُعمَل بِهِ لَم یَزدَد صاحِبُهُ إلّا کُفرًا و لَم یَزدَد مِنَ اللّهِ إلّا بُعدًا**.». مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۹۰، تعلیقه ۲:

«از حضرت امام سجاد علیه‌السّلام روایت شده است که بعد از کلامی چنین فرمودند: "همانا اگر به علم عمل نشود، برای صاحب آن جز کفر و ضلالت و جز دوری از خدا چیزی نمی‌افزاید."»

می‌دانستند، و اهل بصیرت باطنی می‌دانستند، نسبت به این شخص [حرف ما را قبول نمی‌کردند.] خب او هم یک چشمه‌هایی نشان می‌داد، یک مطالبی می‌گفت، یک خبرهایی می‌گفت، یک چیزهایی داشت، این‌طور نبود که [هیچ نداشته باشد]. آنها آن‌موقع به حرف‌های ما می‌خندیدند که چه دارد می‌گوید؟ آقا اینکه دیگر خیلی شوت است! دارد می‌گوید این در نفس و نفسانیّات و انانیّت و فلان و شیطان و این حرفهاست!

آن زمان ما آن را می‌گفتیم؛ بعد می‌دیدم این[1] دارد با این جوانی و با این سادگی و با این بی‌اطّلاعی ـ یک جوان عادی وساده و نه درسی [خوانده] و نه فلانی ـ دیدم آن زمان او [این مطالب را] فهمیده بود و به یک شخص در همان موقع گفته بود: «آقا این کسی که شما دنبالش هستید چیزی بارش نیست، او یک چیزهایی حالا برایش روشن شده [اما این] دلیل نیست که کارش درست باشد.» او می‌گفت: نه! آقا با وجود اینکه شما یک‌هم‌چنین فردی را در خاندانتان دارید اصلاً دیگر شما چه غم دارید؟ چه غصه داری؟ می‌گفتم آقا آخر این‌طور نیست، می‌گفتند نه مسئله همین‌طور است. گذشت گذشت یک سال دو سال کار به جایی رسید همان‌ها به این گفتند: ای داد بیداد ما اشتباه کردیم! گفتم ببینید! وقتی یک کسی صاف باشد [خدا راه را به او نشان می‌دهد.] خب این اطلاع نداشت ولی وقتی صاف است خدا می‌آید به او نشان می‌دهد، به چشمش، به گوشش، به قلبش، مغزش، فکرش [راه درست را] می‌آید نشان می‌دهد. این به خاطر صفا و به خاطر صداقت [او است]. حالا او دارد بر سرش می‌زند، ای داد ده سال ما دنبال چه کسی بودیم؟ دنبال این بودیم، دوازده سال دنبال چه بودیم و فلان و این چیزها!

خب این صدق و این صفا، خیلی مسئله مسئلهٔ مهمی است که انسان همراه با این [تحصیل] داشته باشد.، پس بنابراین ما باید بدانیم که این مطالبی را که می‌خوانیم، این تاریخ، این تفسیر، این فقه، این اصول، این روایت، این اخلاق، این حدیث، این ادبیات و امثال‌ذلک اینها بیخود نیست، خیال نکنید که فقط یک چیزی بخوانیم و بعداً هم حدش رسیدن به یک مرتبهٔ علمی است و همین. نه! در زندگی ما و در تصمیم گیری ما و در راهیابی ما، این علوم نقش [خیلی] اساسی دارد، اساسی. چند تا مثال برایتان زدم دیگر، و وقتی که قضایا روشن شد، [می‌گویند:] عجب! ما اشتباه کردیم! البتّه خیلی‌ها هم انکار [می‌کنند]. [می‌گویند:] نه چه کسی گفته [اشتباه است؟!] و خودشان را به راه‌های دیگر و مسائل دیگر می‌زدند با آنها بحثی نیست، مطلب [آنها] از دایرهٔ علمی خارج است. آن کسی که خودش را به خواب می‌زند او اصلاً از دایره خارج است، نباید با او کاری و صحبتی داشت حالا هر کسی می‌خواهد باشد.

به همین دلیل است که ما می‌بینیم که مرحوم آقا نسبت به این مسئله خیلی تاکید داشتند. بزرگان چقدر

---

[1] مراد فردی است که برای ملاقات با مولف آمده بوده است.

روی همین درس‌ها بسیار تاکید داشتند، مرحوم قاضی، چقدر تاکید داشتند، مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی روی همین درس‌ها چقدر بسیار تاکید داشتند، روی همین درس‌ها، روی همین درس‌ها، تصور نکنید یک درس‌هایی از یک جای دیگر، یک عوالم دیگر، یک قسم دیگر هست، همین درس‌ها و به همین کیفیت منتهی با قلب صاف، بدون اَنانیّت.

تاثیر نفسانیات بر تحصیل علوم اهل بیت

اما اگر آمدیم و این درس‌ها را با اَنانیّت خواندیم، یاد بگیریم که برویم طرف را بکوبیم، یاد بگیریم برویم بر علیه دیگری استفاده کنیم، یاد بگیریم برویم آنجا به کار ببریم، همین درس برای ما لجن‌زار می‌شود. یک درس است، دو نفرند می‌آیند پای یک درس می‌نشینند، یک استاد برای دو نفر [درس می‌دهد]، یکی این درس برایش نور است، دیگری هم همین را می‌فهمد ولی برایش لجن است، برایش دام شیطان است، برایش شبکه است. چرا؟ چون مقاصد دیگری دارد، لذا این درسی که می‌خواند در خدمت شیطان قرار می‌گیرد، بروید ببینید در این دنیا چه خبرها هست! همین درس است، منتهی این در خدمت شیطان قرار می‌گیرد، امروز این‌طور فردا این‌طور. عجب! تو که دیروز این‌طوری می‌گفتی؟ خب مصلحت اقتضا کرده. عجب! تو چرا امروز این‌طوری می‌گویی؟ مصلحت اقتضا می‌کند. عجب! این چیست که یک روز این، یک روز آن، دوباره پس‌فردا برمی‌گردی، بالأخره بگو آخر کجا می‌ایستی؟ امروز این، دوباره فردا این، دوباره بعد برمی‌گردی این! این چیست؟! این درس‌ها در خدمت شیطان و هواهای نفس در اینجا واقع شده است. چون از اول قصد خدا نیست، اگر قصد خدا باشد خدا که دیگر دو جور نیست، یک بام و دو هوا که ما نداریم، خدا همیشه خداست. ﴿هُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمَآءِ إِلَٰهٞ وَفِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَٰهٞ﴾[1]، هم در آسمان خداست هم در زمین خداست تفاوت نمی‌کند،

بنده در زمان مرحوم آقا یک خبری از یکی از اقوامان نسبت به ایشان شنیدم، چه بود؟ یک قضیّه‌ای که پدر شما فلان کار را کرده و گفتم که باید بروم این را تحقیق کنم، زود نگفتم: «نه، اصلاً نمی‌شود» گفتم: باید بروم تحقیق کنم. آمدم مشهد پیش ایشان، در ضمن صحبت‌ها گفتم یک‌هم‌چنین قضیّه‌ای شنیدم، ایشان گفتند: نه این قضیّه به این کیفیت درست نبوده، این‌طوری بوده. گفتم: بسیار خب. آمدم و از ایشان سؤال کردم بعد قضاوت کردم، نه‌اینکه تا کسی یک چیزی بگوید، «نه! چه می‌گویی؟ بیخود هم‌چنین حرفی می‌زنی اصلاً [اینطور نبوده است]».

---

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۸۴.

ضرورت حرکت بر اساس یقین در سلوک

راه خدا راه فهم است، راه درک است، راه یقین است، انسان باید یقین داشته باشد، باید درک داشته باشد، باید مطلب را بفهمد. آنهایی که وقتی در زمان مرحوم آقا تا ایشان یک‌جا می‌خواستند بروند، [می‌آمدند و می‌گفتند:] برو کنار، برو عقب، کوچه می‌دادند، وایسید، و می‌ایستاندند اینها چه بودند؟ سیاهی لشگر بودند! همه‌شان سیاهی لشگر بودند. فقط یک ظاهری را از آقا می‌دیدند، فقط یک نمایی از ایشان می‌دیدند، فقط یک عمامه‌ای می‌دیدند، یک محاسنی و یک قد رشیدی و یک ابّهتی و یک چیزی می‌دیدند؛ بیش از این مقدار چه دیدند؟ یک امتحان پیش آمد، ایشان سرشان را گذاشتند زمین، چه شدند؟ همه رفتند همه! کجا رفتند؟

طرف هشتاد سال سنش است بعد از زمان مرحوم آقا آمده پیش ما [می‌گوید:] آقا خیلی عجیب شده! خیلی فلان شده! اوضاع چه شده! ـ حالا دارد به من می‌زند ـ چه شده که این‌طور است؟ من هم رو کردم گفتم: بله، خیلی ناراحت هستیم، خیلی خراب شده، خیلی عوضی شده، انحراف شده خیلی مسائل [تغییر کرده]! [دائم می‌گوید:] شده شده! خب چه [چیزی] را می‌خواهی بگویی؟ دلیلت چیست؟ بله، من هم می‌گویم [خراب] شده، خب حرفت چیست؟ گفتم: خب منظورتان چیست؟ با این حرف‌هایی که شما دارید می‌زنید چه چیزی را می‌خواهید ثابت کنید؟ بنده هم می‌دانم خیلی مسائل شده، خیلی اتّفاق افتاده، خیلی مطالب شده خیلی عوض بدل شده، خیلی از مسائل دیگر سر جایش نیست، خب آخر، حرفت چیست؟ چه کسی در این قضیّه مقصّر است؟ چه کسی از این مسیر جدا شده است؟ [گفت:] والله نمی‌دانم! [گفتم:] اگر نمی‌دانی پس چرا آمدی اینجا وقت من را می‌گیری؟ هر وقت می‌دانی آن وقت بیا حرف بزن. می‌دانم چه می‌خواهد بگوید. گفتم: خب نمی‌دانی برو هر وقت می‌دانی آن وقت بیا حرف بزن. آن‌وقت حالا من را در خیابان می‌بیند سرش را می‌اندازد سلام نمی‌کند، من را در حرم امام رضا می‌بیند سرش را می‌اندازد سلام نمی‌کند. این را شما [از مرحوم علامه] یاد گرفتید؟ هان؟!

اینها همان‌هایی هستند که کوچه می‌دهند و [می‌گویند:] بروید آقا آمد! نمی‌دانم این به آن خبر می‌دهد آقا آمده. آمده که آمده! خب می‌آید بالا می‌نشیند، طوری نیست، چه خبر است؟ آقا عقب بروید جلو بروید [دیگر] چیست؟ وقتی که آقا آمد هر کسی که جلویش است بلند می‌شود، بشین این‌طرف و آن‌طرف! ببینیم چیست، و چه خبر شده. اینها همه‌اش چیست؟ همه‌اش ظاهر است، باطن ندارد، عمق ندارد. از این مغزِ آقا چقدر در شماها فرورفته است؟ از آن اعتقاداتش چقدر در شما رسوخ کرده است؟ وإلاّ کوچه دادن که کاری ندارد، برو عقب برو عقب، برو جلو، آقا دارد می‌آید. خب دارد می‌آید که می‌آید دیگر، خودش هم دارد می‌آید، کسی هم که نگرفته او را، خودش دارد می‌آید دیگر، اینها چیست؟

خب الآن امام زمان هم بیاید همین است. امام زمان آمد! شلوغ پلوغ تق و توق و این حرف‌ها! خب آمد

که آمد، بسیار خب حالا [که] امام زمان آمد چه‌کار کنم؟ به سرم بزنم؟ بپرم بالا؟ جفتک بزنم؟ آن که کار میمون است. من چه کنم؟ بسیار خب امام زمان آمد، بلند می‌شویم، ادب، احترام، بفرمایید، یابن رسول الله بفرمایید چه‌کار کنیم؟ آقا برو عقب و فلان و این حرف‌ها همه‌اش چیست؟ [همه‌اش ظواهر است]

یکی از دوستان از همین رفقا می‌گفت، رفته بودم نزدیک مسجد فاطمی که مرحوم آقای بهجت نماز می‌خواندند. می‌گفت رفتم آنجا، بعد می‌گفت که آنجا مردم آمده بودند، [جمعیت زیاد] دم منزل ایشان که ایشان که می‌آید بیرون، می‌خواهد بیاید مسجد، همه زن مرد، همه ببینند، ایشان چه شکلی است؟ قیافه‌اش چطوری است؟ شکل‌اش چطوری است؟ همین که مشغول تماشای ایشان بودند و ایشان آمد، یکی از این فوتبالیست‌ها آمد، ـ حالا دیگر اسمش را نمی‌برم لابد دیگر خودش می‌فهمد صدای ما را می‌شنود می‌فهمد ـ او هم آمد برود ایشان را ببیند، این مردم آقای بهجت را ول کردند به این پرداختند! نگاه کنید نگاه کنید، فلانی دارد می‌آید ...، بدبخت بیچاره این همه راه آمدی بیایی این را ببینی بعد یک فوتبالیست که توپ می‌زند به دروازه حالا یا می‌خورد یا نمی‌خورد [آمده و تو متوجه او شده‌ای؟!] آقاجان، این عقل مردم است آقاجان، این عقل مردم است! این هم ایمانشان است! [بفرما!]معرفتشان، عقلشان و تشخیصشان بین آقای بهجت و یک فوتبالیست فرق نمی‌گذارند و تازه او را هم ترجیح می‌دهند، ترجیح می‌دهند! اگر ترجیح نمی‌دادند که برنمی‌گشتند. بیچاره آقای بهجت می‌گوید من را باش! دلم را به چه کسانی خوش کردم که برای دیدن من آمدند.

اینجاست که آدم باید به فکر برود، چه چیزی را باید اینجا عوض کنیم؟ قضیّه چیست؟ چه چیزی را باید عوض کنیم؟ و چه تغییری باید در خود بدهیم؟

لزوم احترام به علما برای سالک الی الله

یکی از چیزهایی که این را من احساس کردم [لازم است و] گفتم خدمت رفقا عرض کنم [و] یکی از مطالبی که مرحوم پدر ما خیلی تاکید می‌کردند، احترام به علما بود. ایشان می‌فرمودند که طلبه باید به علما احترام بگذارد، به بزرگان از علما و آنهایی که اهل صدق هستند، اهل اخلاص بودند، اهل صفا بودند. حالا فرض کن که عارف هم نبودند خب نبودند، مگر قرار بر این است که همه عارف باشند؟ نه! آنهایی که [از بزرگان بودند] مثل شیخ صدوق، علامه حلی، مثل شیخ انصاری و شیخ مفید، محقق حلی، محقق کرکی، شیخ بهائی، مرحوم صدرالمتألّهین این بزرگان که بعضی‌هایشان هم [ممکن است] خیلی از مراتب معرفت را هم حتّی طی کرده باشند، [نسبت به اینها] انسان نباید بی‌احترامی کند، نباید مطلبی را بگوید که به آنها بربخورد، [مثلا بگوید:] اینها [دیگر] کی هستند! و اینها نمی‌فهمند؟! و...!، اینها عباراتی نیست که [در شأن این بزرگان باشد]. ما همه بر سر سفرهٔ اینها نشستیم و از خوان نعمت اینها داریم استفاده می‌کنیم و متنعّم هستیم. انسان

نباید بیاید بگوید که: آقا اینکه چیزی حالیش نبود! این اصلاً چیزی بارش نیست! حالیش نبود [چه معنا دارد]؟! تو ناخن او هم نمی‌شوی.

یک وقت مرحوم آقا نشسته بودند با یک عده از دوستانشان که آنها خیلی نسبت به علما، تعابیر صحیحی به کار نمی‌بردند. البتّه خب بی‌جهت هم نبوده، اینها دور و بر یک فردی بودند که اتفاقاً او در طهران هم یک جلساتی داشت و صحبت‌هایش صحبت‌هایی بود که خیلی مردم را نسبت به علما خوش بین نمی‌کرد. تعابیر نامناسبی به کار می‌برد. خود بنده هم یک وقتی با او درگیر شدم، درگیر صحبت شدم و خلاصه گذاشتم در کاسه‌اش! خیلی بدجوری گذاشتم در کاسه‌اش جلوی مریدهایش و جلوی [شاگردانش]. یعنی دیدم صحیح نیست من ساکت بنشینم و [او] جسارت بکند. این الآن بی‌احترامی و بی‌ادبی است به شرع و تبلیغ و اسلام و این مکتب، خلاصه گذاشتم در کاسه‌اش تا جایی که می‌خواست خورد! تا جا داشت.

این افرادی که با این فرد بودند اینها هم همین [اخلاق] را داشتند. یک وقت در یک صحبت، مرحوم آقا [هم] بودند و صحبت شد، یکی از اینها گفت که اینها که چیزی بارشان نیست! اینها که اهل معرفت نیستند! مرحوم آقا خیلی برآشفتند گفتند: «مگر قرار بر این است که همه اهل معرفت باشند؟ دینی که الآن به دست شما رسیده، [نتیجه] شب تا صبح بیداری‌های همین‌ها بوده، زحمات همین‌ها بوده که برداشتند اینها را به دست شما سپردند، اینها برای خدا آمدند کار کردند.» حالا تو خودت اهل معرفت هستی؟ تو که داری می‌گویی اینها این هستند تو چه هستی؟ تو[ی] پارچه‌فروش فقط متر کردن پارچهٔ فاستونی کرکی و کتانی و فلان [بلدی] چیز دیگری بلد نیستی! «اینها اهلِ معرفت نیستند» اینکه صحیح نیست که انسان بخواهد از علما این‌طور تعبیر کند و اینها را به این تعابیر و به این جملات و کلمات بخواهد مورد خطاب قرار بدهد، [چون] اینها اهل معرفت نیستند. خلاصه اینها در پیشگاه خدا جایگاه خودشان را دارند، اگر ما بخواهیم به آنها بی‌احترامی کنیم، آن‌وقت به آن جایگاهی که خدا برای اینها قرار داده، دست اندازی کردیم، و آنجا را مورد تعدّی قرار دادیم و این خط قرمز است، خدا از این قضیّه نمی‌گذرد.

امکان اشتباه برای هرکسی غیر از چهارده معصوم

البتّه این را باید بدانیم که ما فقط چهارده نفر را بدون خطا و بدون لغزش می‌دانیم، بقیّه نه؛ اگر اولیاء خدا باشند که اینها خودشان مامور به ظاهر هستند و حکم و جَریِ زندگی آنها و مطالب آنها براساس ظاهر است، مگر در آنجایی که قصدی و یک عنایت خاص داشته باشند که در آنجا مطلبشان اصابهٔ به واقع است. ولی در کارهایشان، در رفتارشان، در نوشته‌هایشان [اینطور نیست، بلکه] همین مسائل را ما مشاهده می‌کنیم، و ما باید آن دقت کافی را نسبت به این مسائل داشته باشیم.

مرحوم آقای بروجردی بارها در بالای منبر ـ وقتی که درس می‌دادند ـ می‌فرمودند که «بزرگواری علما

مانع از تحقیق و مطالعهٔ طلاب نباید بشود.» شیخ طوسی، مرد بزرگی بوده یا مرد اهل چیز (علم) بوده، [اما بعضی از] مطالب او خلاف است، طلبه باید [به دنبال مطلب حق] برود. این نیست که حالا [چون] شیخ طوسی مرد بزرگی بوده و او را شیخ الطائفتین می‌گفتند، پس بنابراین انسان دیگر [همه مطالب او را بپذیرد]. نه! شیخ صدوق هم همین‌طور، بسیاری از مطالب شیخ صدوق [و] بسیاری از مطالب شیخ طوسی غلط است. بسیاری از مطالب شیخ طوسی خب این فتوا فتوای غلطی هست. و همین‌طور نسبت به افراد دیگر [مانند] صاحب *جواهر*، غیر از آنها. این [که آنها افراد بزرگی بودند] دلیل نمی‌شود بر اینکه انسان هر مطلبی را بپذیرد، ولی نباید تعبیری هم بیاوریم که خدایی نکرده هتک موقعیّت آنها را بخواهد داشته باشد. بزرگان واهل معرفت خیلی نسبت به موقعیّت بزرگانِ از اهل علم تاکید می‌کردند، که خدایی نکرده [انسان هتک حرمت آنها را نکند]. بالأخره انسان گاهی اوقات یک چیزی از دهانش درمی‌آید و می‌پرد و باید [نسبت] به این مسئله که بی‌احترامی نشود مواظبت کند.

خب خیلی صحبت کردیم و تازه چیزی هم نمی‌دانستیم بگوییم! خدا رحم کرد به شما که اگر چیزی قبلاً در نظر داشتیم آن وقت چه می‌شد؟! علی کل حال نشستیم چند جمله‌ای صحبت کردیم و مطالبی [بیان شد] و همین دیدن و ملاقات با رفقا و دوستان، هم برای خود ما مغتنم است و هم اینکه خب اگر مطلبی چیزی به نظر می‌رسد دوستان این [را] مطرح می‌کنند تا جایی [مسئله‌ای] نماند. عرض کردم حضورتان که تمام این مجالس و این ملاقات‌ها و این استفادهٔ از خدمت دوستان بیشتر به جهت این است که بهتر بتوانیم راه را پیدا کنیم، بهتر بتوانیم حرکت داشته باشیم. مثلاً یکی از چیزهایی که من گاهی می‌شنوم و ناراحت می‌شوم همین قضیّه‌ای است که امشب در صحبت‌هایم گفتم، ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ﴾[1]، تا علم پیدا نکردی نسبت به یک چیزی مطرح نکن، تا یقین پیدا نکردی مطرح نکن. اگر از کسی چیزی می‌شنوی، فوری نرو به همه بگو. آقا شاید این اشتباه کرده است.

ضرر نقل مطالب بدون تحقیق و بررسی

امروز یک شخصی از دوستان می‌گفت راجع به خودش یک قضیّه‌ای پخش شده است، درحالتی‌که اصلاً من نبودم ، آن کسی که دارد از من نقل می‌کند اصلا در آن مجلس نبوده است! خب ببینید چقدر غلط است! پس ما این مطالب را برای چه داریم می‌گوییم؟ این آیهٔ قرآن برای چه کسی نازل شده؟! این روایاتی که از اهل‌بیت آمده که انسان تا یقین نکند نباید چیزی را بگوید،[2] اینها برای چه کسی این حرف‌ها را زدند؟ اگر من

---

۱. سوره إسراء (۱۷) آیه ۳۶.

۲. رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۳.

و شما به این ترتیب اثر ندهیم آن وقت شما توقع دارید سایر افراد بیایند عمل کنند؟ خوب است که انسان بیاید همین‌طوری سر به هوا آبروی مومنی را ببرد و بعد معلوم شود اصلاً قضیّه صحت نداشته است؟! و همین هم برای یک مسائل دیگر بهانه شود و شیطان بیاید این مطلب را بهانه قرار دهد! و شیطان هم که دیگر منتظر فرصت است که بیاید و جولان بدهد و شروع کند و بریزد و چیز کند. ما باید خودمان جلوی این مسائل خلاف را بگیریم، خودمان باید ابتکار عمل را به دست بگیریم و نگذاریم کار به آنجا برسد. خیلی مطالب از این‌طرف و آن‌طرف به من می‌گویند. هیچ اصلاً اظهار نمی‌کنم. شاید هفته‌ای می‌شود که مطالب مختلف در عرض این هفته به گوش من می‌رسد، انگار نه انگار! از این گوشمان رد می‌کنیم و هیچ اتّفاقی هم نمی‌افتد. حالا اگر من بخواهم بلند شوم بیایم بروم بگویم چه بکنم، این [کار] مثل یک آبی از این آب‌های فاسد می‌ماند که شما شروع کنید، به هم زدن و اینها را [زیر و رو] کردن. علی کل حال، شما ببینید [نسبت به] همین یک نکته، ما الآن خیلی به آن ترتیب اثر نمی‌دهیم، چرا؟! خب باید ترتیب اثر بدهیم دیگر، این هم خود مطلب و خود همین قضیّه.

لذا من وقتی که یک قضیّه‌ای می‌شنوم فقط به آن شخصی که این را گفته اکتفا نمی‌کنم، چه اشکال دارد همهٔ ما از امشب همین را انجام بدهیم؟ اگر یک مطلبی را می‌شنویم فقط [به نقل گوینده] اکتفا نکنیم. اولاً اگر می‌بینیم خیلی ضرورت ندارد خیلی به آن توجّه نکنیم و دیگر اصلاً انگار نه انگار که نشنیدیم، اگر هم نه! مطلب قابل توجّه و مهمی است و به نظر می‌رسد که شاید موجب بعضی از واکنش‌ها شود خب برویم تحقیق کنیم، ببینیم، مسئله را بپرسیم، سؤال کنیم، از این طرف از آن طرف. اگر هم‌چنین قضایایی برای خود ما اتّفاق بیفتد ما چه توقّعی از دیگران داریم؟ اگر برای یکی از افراد خانوادهٔ ما اتّفاق بیفتد آیا ما راضی هستیم به اینکه یک نسبتی به یکی از اعضای خانواده بدهند بعد هم بروند پخش بکنند؟ خب نشد که. همین را ما باید نسبت به دیگران و همه انجام دهیم. اینها مطالبی است که خواستم خدمت رفقا عرض کنم، البتّه خب مطالب دیگری هم هست و لا به لای صحبت‌هایمان عرض کردیم و چیزهایی هم در نظر داشتم [که] إن‌شاءالله اگر یک فرصتی باشد در یک مجال عمومی‌تری که همهٔ دوستان طلبه و اهل علم باشند إن‌شاءالله عرض می‌کنیم. اگر کسی سؤالی چیزی دارد بفرمایند که عرض بکنیم.

کیفیت مطالعه و تحصیل علوم حوزوی

سؤال: می‌خواستیم [بدانیم] رویه‌ایی که مورد نظر شماست در دروسی که در حوزه متداول هست ـ چه دروس قدیم چه دروس جدید ـ و کتاب‌هایی که از پایه یک خوانده می‌شود [چیست؟] و یا وقت گذاشتن روی کتب ادبیات به چه حدی باشد؟ روی فقه، اصول روی دروسی که از پایهٔ یک تا شش باید بگذاریم [چطور؟]این مسئله خیلی مهم است. خیلی از ما حدّاقل اطلاع از این نداریم که نحوه‌ی خواندن دروس کتاب‌هایی مثلاً جامع المقدمات که الآن تقریباً اصلاً از حوزه ور افتاده [چگونه است؟] می‌خواستیم ببینیم چقدر باید بر اینها ترتیب اثر بدهیم؟

جواب: بسیار خب، عرض کنم حضورتان که حالا من نسبت به خصوصیّت پایه و اینها اطلاع ندارم که

پایهٔ یک و پایهٔ دو و اینها تا چه حدی می‌گویند؟ به‌طور کلی خدمتتان عرض می‌کنم. بنده به سهم خودم و با اطلاعی که نسبت به کتاب‌های جدید و قدیم داشتم [مطلب را می‌گویم]، چون ما که این کتاب‌های جدید را نخواندیم، در آن زمان هم همین کتاب‌های قدیم را ما خواندیم و تازه کتاب‌هایی که آنجا می‌آمد، یک *رسائل* خلاصه شده بود در همان زمان‌ها و نمی‌دانم *جواهر البلاغه* هم بود یا نبود؟ مطلب این است که راجع به کتبی که از قبل می‌خواندند، بنده نظر شخصی خودم را درباره این کتب بیان کنم.

جامع المقدمات واقعاً کتاب خوبی است و همهٔ کتاب‌هایش کتاب‌های مفیدی است و خود من غیر از *تصریف* همهٔ *جامع المقدمات* را خواندم، یعنی حتّی در آن زمان *أنموذج* را که خیلی‌ها نمی‌خواندند ما خواندیم و واقعاً *أنموذج* کتاب مهمی است و خیلی از مطالب را باز می‌کند. *شرح جامی*[1] را من در همان زمان خواندم، *شرح نظّام* را مباحثه کردم.

لزوم اجتهاد برای طلاب در جمیع علوم دینی

در مجموع آنچه درصحبت‌هایم به این مسئله اشاره کردم [که] طلبه باید نسبت به هرچه که می‌خواند صاحب نظر باشد، نه‌اینکه فقط به عنوان یک نقل‌قول که بله مثلاً در فلان قضیّه سیبویه این‌طور می‌گوید، یا کسائی نظرش نسبت به الف ندا این‌طور است یا الف تسویه و امثال‌ذلک [اینطور هستند]. باید ببیند که آیا مسئله واقعاً این‌طور هست یا نه؟ الآن فرض کنید که یک مثال هم همین الآن برایتان می‌زنم.

نمونه‌ای از کیفیت اجتهاد در ادبیات عرب

من‌باب‌مثال این مطلبی که الآن می‌گویند: «مبتدا باید معرفه باشد یا نکره نکرهٔ مخصّصه باشد که بتواند مفید باشد که مسوغیّت برای ابتدا را داشته باشد.» این را همه دارند می‌گویند دیگر. لذا اگر شما بگویید رجل جاءنی، می‌گویند که این غلط است. رجل جاءنی یعنی چه؟ یك مردی آمد، یك مردی پیش من آمد. خب این فایده‌ای ندارد، لذا باید بگویند که مثلاً «رجل که دارای این خصوصیت است» یا «رجل با این کیفیت»، که این در اینجا مسوغیّت برای ابتدا را داشته باشد؛ من اصلاً این حرف را قبول ندارم، چه کسی گفته است؟ مگر وحی شده به شما که می‌گویید نکره که غیر مخصّصه باشد، آن نکره این مسوّغ برای ابتدائیّت را ندارد! در یك‌جا رجل جاءنی یك کلام لغو است در یك‌جا هم هیچ لغو نیست. من می‌خواهم بگویم آقا امروز یکی اینجا آمد، من تنها نبودم، این کجایش غلط است؟ من اصلاً شخص را نمی‌خواهم بیان کنم، دلم نمی‌خواهد که کسی بفهمد چه

---

[1] . شرح ملاّ جامی، با نام اصلی «*الفوائد الضیائیة علی متن الکافیة فی النحو*»، اثر عبد الرحمن بن احمد بن محمد جامی که به «*شرح جامی*» معروف است، یکی از شروح مشهور کتاب «*الکافیة فی النحو*» اثر ابن حاجب می باشد. (محقق)

کسی آمده است. ولی می‌گویم رجل جاءنی، یا رجلان جاءانی، یا مثلاً فرض کنید که می‌گویم رایت رجلا یمشی فی الشارع، خب صرف نکره این دلیل نیست برای‌اینکه این مسوغیّت برای ابتدائیّت نداشته باشد.

نکره درصورتی‌که مفید فایده نباشد مثل همهٔ جملات [در زبان‌های] دیگر، مثل انگلیسی، مثل فارسی، مثل ترکی، مثل فرانسوی، که در اینجا چطور گفتن این جمله لغو است ولی صحیح است، یعنی اگر فرض کنید که در زبان انگلیسی شما بگویید که «یك مردی آمد» کسی نمی‌گوید: این کلامت غلط است، می‌گویند: پس برای چه می‌گویی؟ چه هدفی از گفتن داری؟ چه نفعی می‌بری؟ نمی‌گویند غلط است. [اما] الآن آمدند در ادبیات این‌طوری مطرح کردند که اصلاً این کلام غلط است، مسوغ ندارد. یعنی اصلاً شما نمی‌توانی بگویی، چرا نمی‌توانی بگویی؟! می‌توانی بگویی. باید به خود گوینده نگاه کنی که متکلّم از این مطلب رجل جاءنی چه قصدی دارد؟ یك وقت از رجل جاءنی با اینکه نکره است ولی درعین‌حال قصد مفید دارد. یك وقتی هم حتّی اگر معرفه بیاورد لغو است. شما فرض کنید بگویید زید پیش من آمد، خب آمد که آمد، قربان عمه‌ام بروی، برای چه آمدی؟ خب این جمله که «زید پیش من آمد» بدون اینکه دلیلش را بخواهی بگویی، کاری کرد [فایده‌ای داشت]؟! خب زید به من چه مربوط است که می‌گویی «زید آمد»؟ آمد که آمد، پیش تو [آمد]، پیش من که نیامد پس آنجا هم غلط است. به صرف معرفه و نکره بودن دلیل نیست بر اینکه چون معرفه بشود، یا نکره مخصصّه [پس مسوّغ برای ابتدا داشته باشد.]

ببینید الآن من یک چیز ساده برای شما گفتم، خب این را تا حالا شما شنیده بودید؟ نشنیده بودید، ولی الآن شما شنیدید، باید ادبیات را از روی فهم پیش برد، یا یک مثال ادبی بزنم:

نمونه‌ای از اجتهاد در بلاغت

می‌گویند که هجده مسوّغ برای استعاره وجود دارد، خواندید اینها را دیگر؟ آنهایی که مطول خواندند، [مسوّغ] استعاره‌ها چندتاست؟ بعضی‌ها می‌گویند بیست و چهارتا، بعضی‌ها می‌گویند هجده‌تا، همهٔ اینها بیخود است! مسوّغ و مجوّز برای استعاره این است که شخص در این استعاره قصد مفید داشته باشد، حالا ممکن است این قصد مفیدش به هزار تا برسد، چرا فقط هجده تا؟! یعنی شما در هرجایی که احساس بکنید این استعاره از نقطه‌نظر سلیقهٔ عرفی و از نقطه‌نظر درك عرفی می‌تواند صحیح باشد شما آنجا می‌توانید استعاره بیاورید بگویید رایت اسدًا فی الباب، اما اگرنه این استعاره و این مسوّغ برای استعاره و مجوّز استعاره، مسوّغ عرفی نباشد، گرچه شما هم بخواهید به کار ببرید ولی چون عرف این را نمی‌پذیرد به شما اجازهٔ یك‌هم‌چنین استعاره‌ایی را نمی‌دهد.

لذا باید ادبیات که می‌خوانید در ادبیات مجتهد باشید. خودتان باید اظهار نظر بکنید. سیبویه گفته برای خاله‌اش گفته. او که دیگر الآن نیست، شما باید ببینید که این مطلبی که نقل کرده درست است یا غلط است؟ ممکن است غلط باشد، چه اشکالی دارد که غلط باشد! کسائی، أخفش، زمخشری و امثال اینها ـ تازه همهٔ اینها از بزرگان ادب و اینها هستند ـ ممکن است یک نکته‌ای به نظر شما برسد که آن نکته به نظر آن افراد هم در اینجا نرسیده باشد، و از آنجایی که نهایت سیر علمی شما و آن مقصد و غایت سیر علمی به اجتهاد در متون دینی برمی‌گردد ـ چه قرآن چه روایات و احادیث ـ باید از نقطه‌نظر قدرت و توان علمی و شکافتن متون به حدی برسید که بتوانید بدون کمک از دیگران، به این مطلب دسترسی پیدا بکنید. اینجاست که برای این قضیّه نیاز دارید به اینکه ادبیاتتان را قوی کنید. نحو و صرف و به خصوص بلاغتتان را خیلی قوی کنید. بلاغت خیلی مهم است. در همین بلاغت خیلی نکات ظریف و دقیقی است که [نسبت به] قرآن اگر بخواهیم بگوییم، واقعاً انسان تعجّب می‌کند که چطور در قرآن این استعارات و این کنایات و این مطالب به این کیفیت و به این ظرافت در اینجا بیان شده است. و اجتهاد هم [که] خودش رسیدن به همان حقیقت واقعیّات تکلیّفیه ـ چه اعتقادیّه، چه تکالیف و احکام جزئیه ـ در هر دوی اینها هست و باید به اینجا رسید. البتّه من توضیحات این مطلب را در پاورقی‌هایی که برای *اجتهاد و تقلید* نوشتم [آورده‌ام]. آنجا حالا خواهید دید. در آنجا نسبت به میزان وارد شدن در ادبیات و یا تفاسیر و امثال‌ذلک یک صحبت‌هایی کردیم.[1] این قضیّه بایستی که به آنجا برسد.

بررسی برخی کتب ادبیات عرب

البتّه خود من *سیوطی* را خیلی لازم نمی‌دانم، چون *سیوطی* کتابی است که اولاً مُغلق است، و بعد هم یک شخصی که می‌خواهد از *جامع المقدمات* و اینها وارد *سیوطی* شود برایش مشکل است و به جای اینکه به خود مفاهیم و به معانی و قواعد بپردازد باید این جملات را بردارد حل کند. *ابن عقیل* را من از *سیوطی* برای درک مطلب بهتر می‌دانم، هضمش هم بهتر است. و البتّه حفظ کردن اشعار سر جای خودش هست، من آن را قبول دارم، ولیکن بهتر است که *ابن عقیل* خوانده شود و بحث شود. حالا اگر یک فرصتی پیدا شد کسی بتواند *سیوطی* را بحث بکند آن یک مطلب دیگر است.

علی کل حال نسبت به مسائل ادبی، کتاب‌هایی را که حتماً باید خوانده شود یکی *شرح جامی* است، یکی *مغنی* است مخصوصاً باب اول و رابع که حتماً باید باشد ـ به *مغنی الادیب* و این چیزهایی که درآمده نباید اکتفا شود ـ *شرح ابن عقیل* حتماً باید خوانده شود، *شرح نظام* که در سر فصل باید خوانده شود. اینها چیزهایی است که مربوط به نحو و اینهاست ـ البتّه *شرح نظام* مربوط به صرف هست ـ و کتاب *مطوّل* باید از

---

[1] . رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۱۹۱، تعلیقه ۱ و ص ۳۶۹.

اول بسم الله تا صفحه آخر، تای تمّت آن باید خوانده شود. مرحوم آقا می‌فرمودند: «کسی که *مختصر* می‌خواند ملای مختصر هم خواهد شد، این *مطوّل* است که انسان را بار می‌آورد، زنده می‌کند و نسبت به فهمیدن مطالب، آدم را چیره‌دست و خبیر می‌کند.» کسی که *مطوّل* می‌خواند دیگر عبارات را مثل موم در دستش این‌طرف و آن‌طرف [می‌کند.] می‌تواند با آن عبارات بازی کند می‌تواند به آن مطالب واقعی برسد. و شما وقتی به این مطالب خواهید رسید که بیایید یک روایت امام صادق را بگذارید جلویتان و بخواهید اجتهاد کنید، آنجا آن‌وقت می‌فهمید من چه می‌گویم؟ توجّه کردید؟ همان‌طور که گفتم وقتی که من آن‌موقع *رسائل* را می‌خواندم راجع به حجّیت خبر واحد و امثال‌ذلک، آن مطالب کجا به دردم خورد؟ آن یکی از موارد بود، وقتی که روایت [می‌خوانید] آن‌وقت شما آنجا متوجّه می‌شوید که شخصی که دارای یک ادبیات قوی هست می‌تواند از خود روایت به فتوایی برسد غیر از فتوای دیگران، به یک استنباطی برسد غیر از استنباط دیگران. یعنی همین روایت دست هر دو نفر است، این یک جور استنباط می‌کند او یک قسم دیگر استنباط می‌کند. لذا شما همین اختلاف را در استنباط‌های ما مشاهده می‌کنید که چطور اصلاً کیفیت قضیّه تفاوت می‌کند. بنده با همین ادبیات *رسالهٔ طهارت انسان* را نوشتم، با همین ادبیات. والاّ از نقطه‌نظر تاریخی *رسالهٔ طهارت انسان* ربطی به تاریخ ندارد. منتهی شواهد [و] قرائن دیگری را [هم] آمدیم و ضمیمه کردیم و مطلب را پرداختیم و یک قدری که زر و زیور [به آن دادیم]، ولی اصل و اساس رسیدن به طهارت انسان مسئلهٔ ادبیات بود، از اینجا بود. این خیلی مسئلهٔ مهمی است که به جای اینها آدم بیاید به مطالب دیگر بپردازد.

ملاک در انتخاب کتب و دروس

این را در نظر داشته باشید، کتبی که فقط قاعده به شما یاد می‌دهند منتهی نحوهٔ به کارگیری قاعده و نقد در آن نحوه و حل آن نقد را به شما ارائه نمی‌دهند دراین کتب ضعف وجود دارد. *مغنی* در این‌صورت کتاب خیلی مهمی است، *مطوّل* کتاب خیلی مهمی است، *جامی* بسیار کتاب [مهمی است]. ببینید اینها هم قاعده در اختیار شما می‌گذارند و هم کیفیت به کارگیری این قاعده و إشکالی که می‌شود، چطور می‌شود حل کرد [در اختیار شما می‌گذارند]. این [کتاب‌ها طلبه را] پخته می‌کند ورزیده می‌کند، یک حالت ورزش فکری را نسبت به کارگیری این قواعد در اختیار طلبه قرار می‌دهد. همین قضیّه نسبت به سایر مسائل و مطالب دیگر هم هست. فرض کنید که *رسائل*، الآن به جای *رسائل* کتاب‌های دیگر دارند می‌خوانند. بعضی از قدماء ـ که فوت هم کردند ـ آمدند *رسائل* را خلاصه کردند، مفت نمی‌ارزد! یک دوزاری نمی‌ارزد! چرا؟ چون فقط آمدند دوتا قاعده سرهم کردند و بعد هم گفتند که این هم نتیجه‌اش، دیگر نیامدند مثل شیخ انصاری [مطلب را بیان کنند]. آن [کار] کلّهٔ شیخ انصاری می‌خواهد که بیاید و یک قاعده بیان کند و رد کند و ثابت کند و دلیل بیاورد و دوباره دلیل را فلان [نقض] بکند و این هی این‌طرف و آن‌طرف [بکند تا به نتیجه برسد]. مخصوصاً در *مکاسب* که

دیگر کولاک می‌کند. همین این‌طرف و آن‌طرف کردن است که انسان را نسبت به آن تصمیمی که باید بگیرد توانا می‌کند که بالأخره نتیجه‌اش چه شد؟ تصمیم چه شد؟ آخر چه شد؟ که شما آمدی گفتی و بعد هم رد کردی و دوباره ثابت کردی و دوباره چه کردی! این ورزش فکری و این ورزیدگی که شیخ در مطالبش ارائه می‌دهد، طلبه را ورزیده می‌کند؛ دیگر صاف وقتی که یک کسی یک چیزی می‌گوید [بدون دلیل] نمی‌گوید آقا درست است. از این طرف می‌گوید این درست است از آن طرف یکی دیگر یک حرفی می‌زند می‌گوید آقا این درست است. نه! دیگر هر حرفی را نمی‌پذیرد، جای احتمال برای حرف می‌گذارد. ببینید قضیّه به کجاها می‌خورد؟ برای این جای احتمال می‌گذارد که شاید این مطلب الآن به‌صورت دیگری بیان شده است. بیست سال دیگر یکدفعه می‌بینید عجب! این کاری که الآن در این درس‌ها کردید بیست سال دیگر در فلان جاها آمد به دادتان رسید.

پس کتاب‌هایی که فقط قاعده در اختیار شما قرار می‌دهند فایده ندارد، این می‌شود یک ملاک. کتاب‌هایی را باید خواند که علاوه بر ارائه قواعد و ارائه قوانین و ارائه مبانی و ملاکات، نحوهٔ به کارگیری اینها را هم در اختیار شاگرد و دانش‌آموز قرار می‌دهند، این هم مربوط می‌شود به اُصول.

اهمیت پرهیز از امور زائد

اما اگر طلبه واقعاً بخواهد از فکرش استفاده بکند ـ البتّه دیگر لازم به گفتن نیست [و] نباید اصلاً من در اینجا مطرح بکنم ـ خدای نکرده پرداختن به امور زائد مسائل دیگر و کامپیوتر و اینها، اصلاً من دیگر صحبتش را نمی‌کنم یعنی نیاز به صحبت در اینها نداریم که اصلاً اینها برای طلبه عنوان سم را دارد، اصلاً [مثل اینکه] دارد سم می‌خورد، مثل‌اینکه من دارم در اینجا سم می‌خورم این هم [همین‌طور] است و بعدها متوجّه می‌شود که چه وقت بی بدیلی را از دست داده است، و چه عمر غیر قابل برگشتی را تلف کرده و چه فرصت غیرقابل برگشتی [را از دست داده است.]

یک زمانی بود بنده در بیست و چهار ساعت سه ساعت می‌خوابیدم، اما الآن دیگر نمی‌توانم، شش هفت ساعت کمتر بخوابیم تلنگمان در رفته، اوضاعمان خراب [می‌شود]، نمی‌دانم سردرد و فلان و بعد هم مسائل دیگر [پیش می‌آید]. در کل بیست و چهار ساعت من سه ساعت می‌خوابیدم، بین سه‌تا سه و نیم، بعد مرحوم پدرمان گفت جایز نیست و راضی نیستم و این حرف‌ها، خلاصه مسئله به‌طور دیگری شد.

خب حالاکه دیگر این‌طور نیست، آن فرصت دیگر نیست، آن توان دیگر نیست، در کل مدتی که ما در مدرسه بودیم ـ که شش سال در مدرسه بودیم ـ ما دو شب روزنامه خریدیم، دو شب. آن هم چه زمانی؟ شب‌های پنج‌شنبه و جمعه، کل شش سالی که ما در مدرسه بودیم و تحت نظر بعضی از بزرگان حوزه و اینها بودیم، آنها مراقبت می‌کردند. دو شب روزنامه خواندیم، که یک شبش مصادف شد [با اینکه] مثل اجل معلق

یکی از همین آقایان ـ خدا حفظشان کند دیگر علی کل حال تأیید کنیم، چه کنیم ـ آمد نگاه کرد و رفت، دید که ما روزنامه گرفتیم. اتفاقاً با یکی از دوستان هم بودیم، در زد و باز کرد و گفت الحمدلله از مطالعاتتان فارغ شدید که رفتید روزنامه خریدید! این هم به ما [متلک] انداخت؛ و حق با او بود، حق با او بود. طلبه نباید روزنامه بخرد، ما از این روزنامه آن شب که خریدیم چه گیرمان آمد؟! همه‌اش چرت و پرت بود. شما الآن روزنامه‌ها را ببینید چیزی گیرتان می‌آید؟ فقط به درد بخاری هیزمی می‌خورد. این رفت این آمد، این در سر آن زد، این چه‌کار کرد، این فوتبالیست توپ را در گل زد، همه‌اش چرت و پرت است. نه یک مطلب علمی، نه یک مطلب اخلاقی، نه یک مطلب [مفید]! بروید ببینید چه خبر است دیگر. این به آن بد گفت، این در مجلس فلان کرد، این جوابش را داد! برو آقا اینها صد من یک غاز هم نمی‌ارزد. حرف‌هایی است که نه به درد دنیای آدم می‌خورد نه به درد آخرت آدم می‌خورد، آخر من چرا بیایم خودم را گرفتار کنم؟ من چرا بیایم وقت خودم را تلف کنم؟ به جای آن یک ساعتی که دارم روزنامه می‌خوانم یک صفحه درسم را بخوانم، یک صفحه کتاب بخوانم، یک صفحه مطلبی از یک بزرگ بخوانم، یک حکایت از یک شخص بخوانم، گاهی اوقات خواندن حکایت یک زندگی، انسان را عوض می‌کند، یک حکایتی که زندگی انسان اصلاً تغییر پیدا می‌کند.

لزوم مطالعه سایر علوم در کنار دروس حوزوی

راجع به [پرهیز از امور زائد] اصلاً نباید صحبت بکنیم. ولی در کنارش، ببینید ما یکی دوتا درس نداریم، ما خیلی نیاز داریم، خیلی مطلب داریم که باید به آنها برسیم، مسائل تاریخی داریم، مسائل اخلاقی داریم، مسائل احوالات بزرگان داریم، توجّه کردید؟ مطالبی داریم که این مطالب درسی نیست، تفسیر داریم، طلبه باید در کنار درسی که می‌خواند طبق جدولی که برایش ترسیم می‌شود در [لا به] لای درسهایش اینها را هم بگذارد. نه اینکه درس بخواند وقتی که ده سال گذشت تازه حالا بیاید تفسیر شروع کند، من یک‌هم‌چنین نظری را ندارم. طلبه همراه با [درس] خودش باید روایات هم بخواند. چه اشکال دارد که بعضی از روایات اخلاقی که از ائمه آمده حفظ کند؟ چه اشکال دارد که هر شب یک آیهٔ قرآن حفظ کند؟ یکی به من می‌گفت که با یک فردی هم حجره بودم در مدرسه حجّتیه ـ او را همه می‌شناسند یک سیدی با یک شیخی بود، آن سید را همه می‌شناسند از قوم و خویشای ما هم است ـ می‌گفت ما در مدرسهٔ حجّتیه با هم بودیم، قرار گذاشتیم که هر شب یک آیه حفظ کنیم، روزی یک آیه، بعد شب برای همدیگر بخوانیم. می‌گفت من سوره بقره را حفظ کردم تا نصف آل‌عمران آمدم این سید چهارده جزء قرآن حفظ کرد. البتّه حافظه‌اش خیلی بهتر بود. فقط یک آیه یعنی ببینید شبی فقط یک آیه! می‌گفت او چهارده جزء حفظ کرد، آمد جلو. چقدر این خوب است! یا [مثلا] انسان برود این جُنگ مرحوم آقا را نگاه کند، مطالبی که می‌بیند چشمش را می‌گیرد آنها را یادداشت کند، اینها را حفظ کند. علم کم‌کم جمع می‌شود این‌طور نیست که شما صبح یک دفعه از خواب بلند شوید بشوید علامهٔ

حلی! این‌طوری نیست، آرام آرام، کم‌کم. یک دو خط شعر می‌بینید یک‌جا نوشته، این چقدر شعر شعر قشنگی است!

آن شنیدستم که در صحرای غور[1] *** بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیادوست[2] را *** یا قناعت پر کند یا خاک گور[3]

این شعر قشنگ است، همین را بشیند حفظ کند. شعرهای سعدی، اشعار حافظ، اشعار نظامی، سنائی، این بزرگان [مانند] ابن عربی، ابن‌فارض، غیر ابن‌فارض تا یک شعری [را می‌بینیم] نگوییم این را می‌گذارم بعد، نه! همان موقع بنویسید و حفظ کنید، وقتی حفظ کنید حفظ کردید، آرام آرام یواش یواش یک دفعه بعد از یک سال می‌بینید، عجب! چه حجم عظیمی از اطّلاعات را شما برای خودتان دارید که اگر این نبود به مسائل دیگر می‌گذشت، زندگیتان، عمرتان، اینها به حرف‌های دیگر [می‌گذشت]. و خودتان کیف می‌کنید! عجب! الآن ما این مطالب و این اطّلاعات و این حجم علوم را داریم.

پس بنابراین توجه داشته باشید یکی نسبت به مسائل تاریخ ـ البتّه اینها همه دسته‌بندی دارد، چه کتب تاریخی را بخوانید؟ کدام را نخوانید؟ کدام فایده دارد؟ کدام خیلی مفید نیست؟ ـ تفسیر، حدیث، اخلاق، و احوال بزرگان. بسیاری از مطالبی که مورد استفادهٔ انسان قرار می‌گیرد همین کلمات بزرگانی است که در تراجم احوال آنها نوشته شده است. *نفحات الأنس*، *تذکرة الأولیاء* و امثال‌ذلک چه آنهایی که مربوط به عربی و چه غیر عربی هست. اینها چیزهایی است که برای انسان [لازم است.] [همینطور مطالعه] *نهج البلاغه*، *صحیفهٔ سجّادیّه*، ادعیه [هم برای انسان لازم است.] در همین ادعیه چه مطالبی هست که ما همه اینها را باید یاد بگیریم و حفظ کنیم. شما خیال می‌کنید فقط همین چند تا روایت *جامع الأخبار* و شیخ حر عاملی است؟ آن مطالبی که در ادعیهٔ ائمه است آنها به کار ما می‌آید. جملاتی که در مناجات شعبانیه و در دعای روز عرفه از سیّدالشّهدا می‌بینید برایتان زیباست آنها را یادداشت کنید و حفظ کنید؛ [جملاتی که] آنها به نظرتان جملات تیتر و عنوان بشود [اینها را حفظ کنید].

إلَهی إنَّ اختِلافَ تَدبیرِكَ و سُرعَةَ طَواءِ مَقادیرِكَ مَنَعا عِبادَكَ العارِفینَ بِكَ عن السُّكونِ إلَی عَطاءٍ و الیَأسِ مِنكَ فی بَلاء،[4] خب این عبارت چیست؟ این می‌آید می‌رود در ذهن جا باز می‌کند، شروع می‌کنید آن را مرور

---

[1] . خ.ل: اقصای غور.

[2] . خ.ل: دنیادار.

[3] . گلستان سعدی (ایزدپرست)، ص ۲۴.

٤. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۵۳:
«بار خداوندا! اختلاف تدابیر تو در امر کائنات که بدون منع و توقّف و تقیید و تسکینی به کار خود مشغول است، و با سرعت در

کردن، و معرفت انسان را چقدر بالا می‌برد!

طلبه همراه با درس باید به این مطالب هم بپردازد، منتهی اینها درجه‌بندی دارد و اینکه از کجا شروع کند [اهمیت دارد] که خود این یک وقت دیگری می‌خواهد و [برای] هر شخصی فرق می‌کند.

مطالبی پیرامون کیفیت تحصیل در حوزه علمیّه

سؤال: در نظام و سیستم فعلی حوزه که بعضی دروس خوانده نمی‌شود چه کنیم؟

جواب: این را که عرض کردیم.

سؤال: هم‌اکنون پایهٔ دو هستم و دروس را خوب نخواندم حالا باید چه‌کار کنم؟

جواب: این پایهٔ دو را برنگردید به پایهٔ اول، آن درس‌های پایه اول را مباحثه کنید، چون در این‌صورت وقت خودتان را هم از دست خواهید داد. آن درس‌ها را مباحثه کنید یا اینکه با نوارهایی که هست آنها را دوباره همراه با پایهٔ دو تکرار بکنید که [به ذهن] برگردد. چون یک مرتبه خواندید زود می‌توانید به نتیجه برسید.

سؤال: طلابی که در پایهٔ سوم و چهارم و بالاتر هستند و دروس پایهٔ قبل را بدون تحقیق گذرانده‌اند چه کنند؟

جواب: این را عرض کردم

[ادامه سوال:] خصوصاً کسانی که به این واسطه دچار یاس و [ناامیدی شدند.]

جواب: نه! یأس و ناامیدی ندارد. بالأخره انسان شرایطش فرق می‌کند و می‌تواند تکرار کند این اشکال ندارد. افرادی هستند که فرض کنید که در درس‌های بالاتر هستند و درس‌های پایین‌تر را درس می‌دهند؛ با یک درس دادن شما می‌بینید که تمام مطالب برگشت، مخصوصاً [اگر] مباحثه کنید. هیچ کتابی را بنده نخواندم إلا اینکه سال بعدش آن را مباحثه کردم. تمام کتاب‌ها را، *قوانین و مطول* را دو دفعه بحث کردم. همان بحث کردن و مطالبی در بحث جدید به نظرم رسید؛ غیر از اینکه آدم درس می‌دهد، خود بحث کردن [نیز اهمیت دارد]، انگار اصلاً این بحث کردن یک نحوهٔ اتّصالی با مسائل و عوالم برای انسان [ایجاد می‌کند که] یک مطالب جدید می‌آید.

لذا یأس ندارد. یأس برای چه؟! [اگر] آدم یک مطلبی را خوب هضم نکرده، هزار راه برای هضمش

پی یکدگر درآمدن واردات و حلول مقدّرات اندازه زده شده و به حدود مشخّص و معیّن به هم پیوسته در امر آفرینش و پیدایش حوادث، جلوگیر شده‌اند از آنکه بندگان عارف و موحد و شناسای ذات اقدمت را بگذارند که به عطیّه و نعمتی که به آنان مرحمت می‌کنی دلخوش و با آرامش باشند. و نیز جلوگیر شده‌اند از آنکه در بلاء و امتحان و شدّت و فتنه‌ای که بر ایشان وارد می‌سازی مأیوس و نومید و دلسرد و مضطرب خاطر گردند. (چرا که بقدری ورود بلاها در عقب نعمتها و ورود نعمتها به دنبال بلاها، شدید و پی‌درپی مانند چرخ دولاب، پیوسته می‌گردد که آرامش در برابر نعمت و ناآرامی در برابر نقمت، فقط برای جاهلان به مقام عزّ ربوبیّت و بی‌مایگان به اسرار حرم و حریم تو متحقّق می‌گردد؛ نه برای عارفان به تو و به جلال اقدس و جمال مقدّس، و اراده قاهره و مشیّت بارزه جناب حضرت تو!).»

وجود دارد، سؤال می‌کند، با یک طلبه‌ای که یک خُرده از خودش قوی‌تر است مباحثه می‌کند، مباحثه را با او که از خودش قوی‌تر است می‌گذارد تا بتواند از او استفاده بکند؛ یک دفعه نگاه می‌کند می‌بیند مطالب کتاب را یاد گرفته و همانی که یاد گرفت پله می‌شود برای‌اینکه قدرت پیدا کند نسبت به مطالب دیگر.

ما *مغنی* را خوانده بودیم، من *رسائل* می‌خواندم *مغنی* باب اول و باب رابعش را مباحثه کردم. [آن‌وقت] ما جدّی فهمیدیم اصلاً آن زمانی که *مغنی* را طهران خواندیم در آن زمان اصلاً ما نفهمیده بودیم، اصلاً آن زمان ما *مغنی* را نفهمیده بودیم. تازه مطلب این است که الآن می‌فهمیم. یعنی ما *مغنی* را تازه در بحث و در مباحثه فهمیدیم. ، توجّه می‌کنید؟ چرا باید برای انسان [نسبت به تحصیل علوم] یأس حاصل شود؟ یأس ندارد و این هم علومی نیست که خارج از قدرت و خارج از استطاعت بخواهد باشد، نه! انسان یک قدری زحمت بکشد می‌تواند نسبت به مطالب اطلاع پیدا بکند و اصلاً یأس خودش بدترین چیز است.

سؤال: آیا طّلاب مقدمات باید به روش طلاب زمان مرحوم آقا درس بخوانند یا آن روش اختصاص به آن زمان داشته است؟

جواب: من تعجّب می‌کنم این کسی که این را برای من نوشته، چطور یک‌هم‌چنین خطی دارد؟! طّلاب باید خطشان را اصلاح کنند، تمرین خط بکنند. یکی از کارهایی که ما می‌کردیم تمرین خط بود، چه اشکال دارد که طلبه برود تمرین خط بکند، [هم] خط درشت [و هم] خط ریز، نمی‌دانم اینجا کلاس‌های خط هست یا نه؟! خود خط شیوا خیلی در روحیّه و در حال انسان موثّر است و مرحوم آقا ایشان هم به خط توصیه می‌کردند. ما هم حتّی یک وقتی کلاس‌های خط می‌رفتیم، کلاس‌های مرحوم میرخانی. دوتا برادر بودند سید حسن میرخانی و سید حسین [که] بزرگتر بود ـ خدا رحمت کند هر دو را ـ خط‌هایشان هم مثل هم بود، ولی سید حسین استادپرور بود یعنی شاگرد را بار می‌آورد. ما که استاد نشدیم ولی همین قدر خطمان یک کمی تغییر کرد. کلاس‌های ایشان در همان چیز [تهران] می‌رفتیم و خیلی هم به ما محبّت داشت، خیلی شوخ بود و خیلی هم محبّت داشت و می‌آمدیم در خانه مشق و این چیزها می‌نوشتیم. این مسئله مسئلهٔ خیلی خوبی است. اگر هم پیدا بشوند از خود دوستان افرادی که آنها خط‌هایشان خوب است بیایند و کلاس بگذارند برای افراد حتّی در منزل، دیگر آن بهتر است و وقت کمتری چیز [گرفته] می‌شود.

سؤال: آیا طلاب مقدمات باید به روش طلاب زمان مرحوم آقا درس بخوانند یا آن روش به آن زمان اختصاص داشته است؟

جواب: فرقی نمی‌کند، درس درس است دیگر.

سؤال: چه دروسی ـ من که نمی‌توانم بخوانم این آقا چه نوشته، هر کس هست بیاید خودش بخواند ـ چه دروسی برای طلاب پایهٔ یک توصیه می‌کنید؟

جواب: این را عرض کردیم که چه دروسی [به] همین کیفیتی است که هست [خوانده شود] و این چیزهایی که جدید آمده را خب طبعاً کنار بگذارید.

بهترین زمان برای ازدواج یک طلبه

به‌به این مسئلهٔ سوم که خیلی مسئلهٔ خوبی است.

سؤال: چه سنی برای ازدواج طلّاب توصیه می‌فرمایید؟

جواب: آن دیگر بسته به شرایط و خصوصیّات شخص دارد، حالا خیلی عجله نکنید! خیلی‌ها عجله کردند و پشیمان شدند و إن‌شاءالله هرچه دیرتر در این مخمصه گرفتار شوید به نفع شماست. هرچه بتواند طلبه درس‌ها را بگذراند به نفعش است. چون بالأخره هرچه انسان بخواهد از بعضی از مسائل و مطالب و اینها [فاصله بگیرد زمان بیشتری برای درس دارد]. قطعاً ازدواج یک محسناتی برای خودش دارد ولی همین اشتغال فکری که برای طلبه می‌آید این خودش از خیلی از مسائل مانع است. اگر طلبه بتواند عمدهٔ درس‌هایش را بخواند ـ البتّه خب حالا ما می‌گوییم، این دیگر بسته به شرایط [هر فردی دارد] ـ، بتواند حدّاقل *رسائل* را بخواند و دیگر از *مکاسب* به بالا بخواهد ازدواج کند، این به نظر می‌رسد که بهتر باشد. چون وقتی که رسائل و اینها را تمام می‌کند دیگر بارش را بسته است، یعنی آنچه را که لازم است از ادبیات از اصول، از فقه و اینها، عمدهٔ مطلب را گذرانده است، *کفایه* و *مکاسب* و اینها مربوط می‌شود به آن چیزها. البتّه باز می‌گویم این کلیّت ندارد. ممکن است که شرایط برای یک نفر مهیا باشد بتواند ازدواج بکند و از بعضی از مسائل راحت‌تر باشد. خلاصه خصوصیّات و شرایط و اقتضا [اهمیت دارد]، ولی معمولا این توصیه را می‌کردند که بگذارید از *رسائل* به آن طرف این ازدواج انجام بشود.

راه حل جلوگیری از حواس‌پرتی در مطالعه

سؤال: برای دوری از حواس پرتی و درک صحیح راه حل بفرمایید؟

جواب: این هم یک مسئلهٔ بسیار مهمی است که انسان یک وقت در شرایطی قرار می‌گیرد که اصلاً درس را نمی‌فهمد و در حال و هوای درس نیست؛ درس تمام می‌شود و متوجّه می‌شود که [چیزی متوجه نشده است]. در اینجا مهم‌ترین مسئله این است که اشتغال ذهنی نداشته باشد، این یک. دوم اینکه با حالت خواب‌آلودگی و خستگی سر درس نیاید. درس‌های خودش را در وقتی بگذارد که کاملاً نشاط داشته باشد، و اگر احساس می‌کند حال خواب می‌خواهد بیاید، یک آبی به صورتش بزند که فوراً دوباره حال تازه پیدا بکند. چون ممکن است فرض بکنید که یک‌دفعه در پنج ثانیه یک مطلبی استاد گفت و این آن مطلب را نفهمید، آنوقت دیگر همین‌طور بقیّهٔ مطالب همین‌طور گنگ باقی می‌ماند. لذا یکی این است که خسته نباشد و آب به صورتش بزند و اشتغال فکری نداشته باشد و مطلب دیگر اینکه از قضایا و مسائل روز و این حرف‌ها دوری کند. این خیلی نقش مهم دارد که یک ذهن فقط برای مسائل علمی آماده است یا در کلّه‌اش از اخبار و احادیث و خبر و نمی‌دانم قضایا و حوادث و اینها آن‌چنان پر هست که دیگر جایی برای وارد شدن این مطالب ندارد.

قضایای جزئیّه با مطالب کلّیه در دو قطب مخالف قرار دارند. طلبه که می‌خواهد به مسائل کلی بپردازد نباید به قضایای جزئیه توجّه کند، به هر میزان که طلبه به مطالب جزئی، از اخبار، فیلم، تلویزیون و این قضایای مختلف بپردازد، به همان مقدار از توان درک مسائل کلی می‌ماند. حالا هر کسی می‌خواهد قبول کند هر کسی می‌خواهد نکند. طلبه به هر مقدار که به مسائل جزئی مثل اخبار و رادیو و تلویزیون و این چیزها، از همین مقوله بخواهد بپردازد قدرت برای درک [کلیات را از دست می‌دهد.] با یک دست دوتا هندوانه نمی‌شود برداشت، خدا این قدرت را نداده است، هر کسی یک هندوانه می‌تواند بردارد، فکر و قلب انسان نمی‌تواند جمع بین هر دو بکند مگر برای عدهٔ خاصی که از مقام جزئیّت رد شدند و به کلیّت رسیدند. ما این‌طوری نیستیم ما باید به آن مطالب بزرگان بپردازیم.

راه حل جلوگیری از سستی و کسالت در مطالعه

سؤال: اگر ممکن است راهکارهایی برای کم همّتی بیان بفرمایید. نسبت به خواندن کتب درسی بسیار بی‌رغبت هستم و توان خواندن ندارم اگر امکان دارد در مورد راهکار برای خواندن [مطالبی بفرمائید]

جواب: راجع به کم همّتی و این چیزها؛ اینها به خاطر این است که انسان وقتی که به مطالب دیگر بپردازد، [وقتی که] شیرینی و حلاوتی که در این دروس است به جانش ننشیند کم‌کم سرد می‌شود، علت مهم این است. آن طلبه‌ای که شیرینی درس و حلاوت درس، در جانش قرار گرفته است هیچ‌وقت سرد نمی‌شود و در ادامهٔ مطلب احساس سستی نمی‌کند. برای این منظور همان‌طوری‌که عرض کردم باید کاملاً درس حلاجی شود، درس فردا را شخص بایستی که پیش مطالعه بکند، با پیش مطالعه برود. آن زمانی که ما درس می‌خواندیم من درس فردا را که پیش مطالعه می‌کردم هیچ، حواشی را هم می‌دیدم. فردا استاد می‌گفت تو دیگر کی هستی؟ درسی که هنوز نخواندی رفتی حاشیه‌اش را دیدی.

وقت داشتیم، وقت زیادی داشتیم، خب نمی‌گذاشتیم وقتمان تلف شود. آن زمان تلویزیون نبود کامپیوتر نبود، نمی‌دانم فیلم و این چیزها نبود. ـ گفتم ما در شش سال دو شب روزنامه گرفتیم و یک شب هم مچمان جلوی همان ناظم مدرسه باز شد ـ می‌نشستیم در حجره چه‌کار می‌کردیم؟ می‌خواندیم، کتاب می‌خواندیم. این کتاب‌ها را برای ما نوشتند دیگر، لذا همیشه شاد بودم.

من دیشب داشتم برای دو سه نفر صحبت می‌کردم می‌گفتم من وقتی کتاب باز می‌کردم با کتاب عشق بازی می‌کردم، اصلاً می‌خواستم کتاب را بخورم، یعنی وقتی کتاب را برای درس باز می‌کردم انگار می‌خواستم این صفحاتش را بخورم، یک‌هم‌چنین حالی نسبت به کتاب داشتم، اصلاً نمی‌خواستم این یک صفحه درس تمام شود، می‌خواستم دو ساعت طول بکشد، سه ساعت طول بکشد نمی‌خواستم زود تمام شود و ببندم، توجّه می‌کنید؟ خب وقتی که یک طلبه وقت دارد وقتش را به چه باید بگذراند؟ شما هم مثل من، من هم مثل شما،

چه تفاوتی دارد؟ خب باید استفاده کند دیگر، استفاده نکند به جای دیگر می‌گذراند.

خب این [طلبه] اگر این کار را انجام بدهد شوق برایش ایجاد می‌شود، این یک. مسئلهٔ دوم نحوهٔ تدریس مدرّس خیلی نقش دارد که مدرّس چطوری درس بدهد که روح شعف و انبساط را در مخاطب ایجاد کند، نه همین‌طور خشک و خالی [بگوید] این است، سیبویه این را گفته و فلان کرده تمام شد. این فایده ندارد. [درست این است که بگوید] این حرف را زده ولی این اشکال به او وارد است، شما بگو ببینم کجای این حرف اشکال است؟ ببینید، شروع کند با ذهن مخاطب ور رفتن، خود او را هم به کار بیندازد، توجّه می‌کنید؟ اصلاً خود مدرّس شیوه دارد که چطوری درس بدهد؟ چطوری اشتیاق بیاورد برای آن افرادی که نشستند و آنها را هم به کار بگیرد؟ فرض کنید که [مثل] دروسی که در دانشگاه می‌دهد که یک چیزی را معلّم می‌گوید بعد دانشجوها بروند این منابعش را پیدا کنند بیاورند. فردا این می‌گوید این اینجا نوشته، این آنجا نوشته، آن فلان کتاب است بعد معلوم می‌شود چه کسی بیشتر رفته؟ چه کسی شب رفته پارک و سینما [وقت] گذرانده است؟ یا چه کسی رفته در کتابخانه شروع کرده به درس و تحقیق و این حرف‌ها؟ معلوم می‌شود که نحوهٔ تحقیق و اینها به چه کیفیت بوده است؟ نحوهٔ تدریس مدرّس در این قضیّه نقش دارد.

سؤال: به نظر شما در ترتیب دروس چه سالی و یا بعد از چه کتابی ورود به مطالب عقلی منطق و اینها انجام شود؟

جواب: بعد از ادبیات وارد شدن در منطق اشکالی ندارد، بعد از ادبیات، یعنی بعد از اینکه *مطوّل* خوانده شد انسان وارد منطق شود و بعد هم وارد *بدایه* و فلسفه و اینها شود.

سؤال: مجلات و مطالب علمی چطور؟ آیا جزئیات محسوب می‌شوند؟

جواب: نه! آنها جزء مطالب علمی هستند و اشکال ندارد.

سؤال: بعضی از اساتید در نحوهٔ تدریسشان وحدت بین علوم، مسائل فلسفی و مسائل عرفانی را شعار خود قرار داده‌اند؛ این نحوه را برای طُلاب جایز می‌دانید؟

جواب: استاد بایستی که متوجه باشد که میزان ادراک شاگرد چقدر است.

اللّهمّ صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد